

تحلیل فلسفی اصول عام تدبیری و راهبردی حکمرانی متعالی و تعالی بخش

مهدی غضنفری*
موسی الرضا قائمی**
حسین رضانی***

تاریخ تألیف: ۱۴۰۲/۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۴

چکیده

مقاله پیش رو در نظر دارد با بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی - نظری دانش‌واژه «راهبرد» و «اصول فرایندی راهبردگزی» در چارچوب مکاتب فلسفی معاصر و بازسازی آن بر اساس بنیادهای عقیدتی - ایمانی و فلسفی حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی که برگرفته از منظومه معرفت و حکمت متعالیه اسلامی است، تصویری مفهومی و نظری از «اصول عام تدبیری و راهبردی» در مستوای انتظارات تمدنی از حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی ارائه دهد. به این منظور دانش‌واژه «راهبرد» و رویکردهای فلسفی موجود در شناسایی چیستی و چگونگی تحقق بخشیدن به «راهبرد» را در ادبیات فلسفه مدیریت راهبردی بررسی و تحلیل کرده است. سپس با اتخاذ رویکرد تحلیلی - مقایسه‌ای سعی کرده است با اکتشاف بن‌مایه‌های عقیدتی و ایمانی و مبانی فلسفی و نظری معرفت و حکمت اسلامی، مفاهیم «تدبیر» و «راهبرد» را در مستوای تمدنی «حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی» تعریف نماید. پس از آن کوشیده است موقف و موقعیت نظری و عملی تدبیر و راهبردها و منطق و مسیر کلان اقدامات اساسی و تدابیر راهبردی «حکمرانی متعالی و تعالی بخش» را ترسیم کند. درنهایت بایسته‌های هنجاری شناسایی تدبیر و راهبرد (اصول عام تدبیری و راهبردی) را متذکر شده است.

واژگان کلیدی: راهبرد، حکمرانی، مدیریت راهبردی، پیشرفت، تدبیر، تمدن نوین اسلامی.

* استادتمام دانشگاه علم و صنعت (mehdi@iust.ac.ir).

** استادیار دانشگاه دفاع ملی (mosa-ghaemi@yahoo.com).

*** استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (h.ramezani@chmail.ir).

مقدمه

از جمله عناصر رکنی نظام معرفتی و معیشتی «حکمرانی اسلامی» که در این مقاله از آن به «حکمرانی متعالی و تعالی بخش» یاد می‌شود، اصول عام تدبیری و راهبردی‌اند. در امتداد بنیادهای عقیدتی-ایمانی و فلسفی، نظام ارزشی و اصول عام معنایی خط‌مشی‌گذاری «حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی» و اصول عام روشی و ساختاری، اصول عام تدبیری و راهبردی طرح می‌شوند. این اصول در نسبت با وضعیت موجود محیط حکمرانی و اقتضائات راهبردی آن ضرورت می‌یابند؛ به بیان دیگر هر گونه اقدام تدبیری و راهبردی در سطوح مختلف تقنینی، اجرایی و قضایی لازم است بر اساس پابندی به این سنخ اصول عام صورت بندد.

مقاله حاضر در نظر دارد تصویری مفهومی و نظری از «اصول عام تدبیری و راهبردی» در مستوای انتظارات تمدنی از حکمرانی متعالی و تعالی بخش ارائه دهد. این هدف با بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی-نظری دانش‌واژه «راهبرد» و «اصول فرایندی راهبردگزی» در مقایسه با مکاتب فلسفی یا پارادایم‌های نظری معاصر و بازسازی آن بر اساس مبانی حکمرانی اسلامی که برگرفته از منظومه معرفت دینی و حکمت متعالیه‌اند، پی‌جویی شده است.

پرسش‌های محوری این مقاله عبارت‌اند از: اول) تعریف «اصول عام تدبیری و راهبردی» و جایگاه آن در ساختار دانشی «حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی» چیست؟ دوم) دانش‌واژه «راهبرد» به لحاظ مطالعات تاریخی-نظری به چه معناست؟ سوم) رویکردهای موجود در زمینه شناسایی چیستی و چگونگی تحقق‌بخشیدن به راهبرد در ادبیات فلسفه مدیریت راهبردی کدام‌اند؟ چهارم) در چارچوب بن‌مایه‌های عقیدتی و ایمانی و مبانی فلسفی و نظری حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی «راهبرد» چیست و چگونه صورت‌بندی مفهومی و ارزشی می‌یابد؟ پنجم) تعریف «تدبیر» و «راهبرد» در مستوای تمدنی «حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی» چیست؟ ششم) موقف و موقعیت نظری و عملی تدابیر و راهبردها در نظام مفهومی، نظری و ساختاری «حکمرانی متعالی و تعالی بخش» چیست؟ هفتم) منطق و مسیر کلان اقدامات اساسی و تدابیر راهبردی «حکمرانی متعالی و تعالی بخش» چگونه است؟ هشتم) بایسته‌های هنجاری شناسایی اصول عام تدبیری و راهبردی چیستند؟

گفتنی است ساختار ارائه مطالب در چارچوب ترتیب پرسش‌های فوق‌الذکر نظم یافته است.

۱. تعریف «اصول عام تدبیری و راهبردی» و تعیین جایگاه آن در ساختار دانشی «حکمرانی متعالی و تعالی بخش»*

حکمرانی متعالی و تعالی بخش آن گونه تصمیم سازی و تصمیم گیری، نهادسازی، تنظیم گری، قاعده گذاری و اقدامات تدبیری و راهبردی است که ذیل پذیرش و تبعیت از ولایت الله و هدایت امام معصوم و زعامت ولی فقیه جامع الشرایط به عنوان ولی امر و حاکم اسلامی تحقق می یابد و در چارچوب مبانی، ارزش ها و قانون اسلام و شرع مقدس و با به کارگیری بهینه ظرفیت منابع و نیروهای انسانی، مادی و معنوی و از طریق اعمال و وظایف حکومتی (قانون گذاری، اجرای قوانین و تطبیق اجرا با قوانین) به وسیله استقرار دولت اسلامی، موجب بیشترین حد ممکن از تحقق مقاصد دینی و پیشرفت و تعالی آحاد مردم و امت و جامعه اسلامی در کارآمدترین نحوه ممکن می شود (رمضانی، ۱۳۹۶، ص ۷۴).

«حکمرانی متعالی و تعالی بخش» به سان نظریه و گفتمان «حکمرانی خوب» (Good Governance) که بر بنیاد معرفتی، ارزشی و راهبردی جریان غالب بر فضای نظر و عمل دوران معاصر یعنی لیبرال سرمایه داری استوار است، دارای مبانی دینی، فلسفی، ارزشی و راهبردی خاص به خود است که در نظام معرفتی و معیشتی اسلام ریشه دارد؛ از این رو نحوه تعیین یافتن علمی و عملی حکمرانی متعالی و تعالی بخش به نظام معرفتی، نظری، ارزشی و راهبردی که از منابع و مبانی معرفت دینی و حکمت اسلامی قابل فهم، برداشت و اکتشاف است، وابسته است. بر اساس این، مبانی دینی، فلسفی و نظری در امتداد مبانی عام و پایه ای عقیدتی و ایمانی اسلامی، جهان بینی حکمرانی متعالی و تعالی بخش را توصیف و تبیین می نمایند و پیش فرض های عام فلسفی و نظری دستگاه تصمیم سازی و تصمیم گیری، نهادسازی، تنظیم گری، قاعده گذاری و اقدامی حکمرانی را مشخص می نمایند.

مبانی ارزشی و منظومه ارزش های آرمانی ثابت و مطلوبیت های زمان مند مقطعی حکمرانی در امتداد مبانی عقیدتی - ایمانی و مبانی فلسفی و نظری ظهور می یابند. این ارزش های پایدار آرمانی و مطلوبیت های زمان مند و مقطعی برآمده از آنها، غایت و قواعد ارزشی حرکت دستگاه

* نویسنده مسئول این مقاله در مقاله ای دیگر تحت عنوان «تحلیل و تبیین مفهوم، مبانی و ساختار دانشی حکمرانی متعالی و تعالی بخش» منتشر شده در شماره یکم فصلنامه آیین حکمرانی به تبیین مفهوم، مبانی و ساختار دانشی حکمرانی متعالی و تعالی بخش پرداخته است.

تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، نهادسازی، تنظیم‌گری، قاعده‌گذاری و اقدامی حکمرانی را در عمل مشخص می‌کنند.

در امتداد مبانی و منظومه ارزش‌ها، اصول حکمرانی طرح می‌شوند. اصول عبارت‌اند از بایسته‌های عامی که در کنش تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، نهادسازی، تنظیم‌گری، قاعده‌گذاری و اقدامی نظام حکمرانی باید رعایت شوند. اصول، قواعد کنش‌اند، ماهیتی نظری دارند و در چارچوب نظری و ارزشی مبانی و ارزش‌ها استنباط می‌شوند. به نظر می‌رسد سه لایه از اصول عام در نسبت با کنش حکمرانی قابل شناسایی‌اند:

الف) اصول عام معنایی، بایسته‌های عام رفتاری‌اند که در کنش حکمرانی بر مبنای درکی که از نظام ارزش‌های بنیادین آرمانی و حقوق اساسی آحاد و جامعه وجود دارد، باید مراعات شوند.

ب) اصول عام ساختاری، بایسته‌های عام رفتاری‌اند که در کنش حکمرانی لازم است در شکل‌دهی به ساختار ارکان و اجزای نظام حکمرانی رعایت گردند.

ج) در امتداد مراتب دانشی فوق‌الذکر، اصول عام تدبیری و راهبردی که موضوع مورد مطالعه این مقاله‌اند، طرح می‌شوند. این سنخ اصول، ناظر به نحوه تحقق «فرایند کنش» حکمرانی‌اند. این اصول بایسته‌های عام رفتاری‌ای هستند که در نسبت با ایجاد تصمیمات، تنظیمات، تأسیس قواعد و ترتیبات نهادی و طراحی اقدامات جهت تحقق فرایند منتج به کارکردهای مورد انتظار باید مورد اهتمام واقع شوند. ویژگی اساسی اصول تدبیری و راهبردی آن است که معطوف به کنش متقابل ارکان و اجزای موجود در ساختار نظام حکمرانی بوده و با لحاظ متغیرات محیطی، مزیت‌ها و آسیب‌ها، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های موجود و فرصت‌ها و چالش‌های پیش رو شناسایی می‌شوند. اصول عام تدبیری و راهبردی در سطح کلان به تدبیر پدیده‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... در واقعیت اجتماعی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی نظر دارند.

برای نیل به درکی متناسب از مفهوم «تدبیر» و «راهبرد» در قالب گستره عام و کلان حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش، لازم است تبار مفهومی و نظری دانش‌واژه «راهبرد» بررسی شود و بازسازی این مفهوم در فضای ادبیات حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش و نیز مبنای شکل‌گیری مفهوم و دانش‌واژه «تدبیر» آشکار شود.

۲. ریشه‌شناسی، سیر تاریخی و تطور معنایی دانش‌واژه «راهبرد»

واژه «راهبرد» در استعمالات عرفی و تخصصی معادل واژه «Strategy» به کار می‌رود. ریشه این مفهوم به لغت یونانی «Strategeos» به معنای «سرلشگر» و «فرماندهی در میدان جنگ» برمی‌گردد و منشأ آن، کتاب هنر جنگ (Suntzu the Art of War) اثر سون‌تزو (Suntzu) است که در قرن ششم قبل میلاد نوشته شده است (Nonaka and Zhu, 2012, p.3). دانش‌واژه «راهبرد» در تطور تاریخی - نظری خود به ترتیب در چهار معنا به شرح ذیل به کار رفته است:

(الف) راهبرد به مثابه تاکتیک نظامی در میدان کارزار و آرایش نیروها در جهت پیروزی (اردستانی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۸ / افتخاری، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸).

(ب) راهبرد به مثابه کنشی برای تقویت قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با هدف پیروزی در جنگ (اردستانی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳).

(ج) راهبرد به مثابه کنشی برای تقویت قدرت ملی جهت بازدارندگی و افزایش قدرت دفاعی (Lonsdale, 2007, p.7).

(د) راهبرد به مثابه کنشی برای مدیریت سازمان (Volberda and Elfring, 2001, p.1).

ورود به ادبیات مدیریت سازمان

امروزه دانش‌واژه «راهبرد» علاوه بر علوم و امور نظامی در بسیاری از حوزه‌های دیگر، به‌ویژه حوزه اقتصاد و کسب‌وکار به کار می‌رود. علی‌رغم پیشینه فلسفی و ارتباط منطقی میان استعمال راهبرد در حوزه علوم نظامی با حوزه بازرگانی و کسب‌وکار، کاربرد تخصصی اصطلاح راهبرد در ادبیات مدیریت و برنامه‌ریزی، پیشینه چندان دیرینه‌ای ندارد و اصطلاحی مدرن است (Ibid, p.1). درواقع به دنبال رشد سازمان‌های گوناگون و رقابتی‌تر شدن فضای کسب‌وکار و همچنین لزوم جهت‌دار شدن و هدف‌گذاری جریان توسعه علوم، فنون و صنایع، معنا و مفهوم «راهبرد» در دهه ۱۹۴۰ وارد ادبیات مدیریت شد. البته باید به این نکته نیز اشاره نمود که فروپاشی و حذف نظام دوقطبی و اتمام جنگ سرد باعث شد مجالی برای بروز و استفاده از مفاهیم نظامی در ادبیات مدیریتی و اقتصاد شکل گیرد که راهبرد نیز در زمره آنها بود (اردستانی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۸).

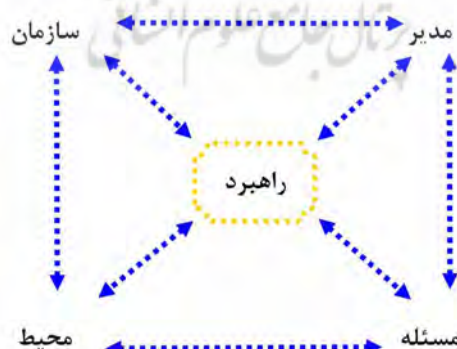
در سال ۱۹۵۸ فون نیومان و مرگن شترن «راهبرد» را حرکت یا سلسله حرکات مؤسسه تعریف کردند که منظور از آن، حرکت تولید و توسعه محصول بود (Neumann, 2004). پس از آن، چندلر با مطالعه راهبردها و ساختار صد شرکت آمریکایی به این نتیجه دست یافت که تغییر در

راهبرد مقدم بر تغییر در ساختار مؤسسه است و تغییر راهبرد باعث می‌شود ساختار خود را با آن هماهنگ سازد (حسینی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲). در این بازه زمانی و به تدریج مقالات و کتب متعددی در حوزه مفهوم راهبرد نگاشته شد؛ برای مثال آندرو می‌گوید: «راهبرد در شرکت‌ها تصمیماتی هستند که اهداف اصلی و بلندمدت مؤسسه و نیز سیاست‌ها و طرح‌ها برای رسیدن به آن اهداف را تعیین می‌کنند». همچنین کوین بیان می‌کند: «راهبرد الگویی است که هدف‌های مهم سازمان را در یک بسته پیوسته، یکپارچه می‌نماید» (همان، ص ۱۱۴).

۳. رویکردها در شناسایی چیرستی و چگونگی تحقق بخشیدن به راهبرد (در ادبیات مدیریت راهبردی)

۳.۱. تحلیل مفهوم راهبرد و درک مؤلفه‌های رکنی آن

دانش‌واژه «راهبرد» گرچه به صورت تخصصی در فضای ادبیات مدیریت مطرح شده است، این مفهوم نمی‌تواند به حوزه مدیریت محدود بماند؛ چراکه ادبیات مدیریت، ساختار طراحی و اقدام فعالیت‌ها را در حوزه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... ترسیم می‌نماید؛ از این رو این مفهوم به نحو استخدام، قابل گسترش به همه حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی است. با این حال برای تحلیل معنایی مفهوم راهبرد، می‌توان از چارچوب دلالت ادبیات تخصصی حوزه مدیریت بهره برد و دلالت معنایی راهبرد را به سطوح کلان مدیریت در سطح حکمرانی ارتقا داد. مقومات ماهوی مفهوم راهبرد، با توجه به انواع نسبت‌ها و فرایندهای موجود میان مدیر، سازمان (قابلیت‌ها، توانمندی‌های (مادی و معنوی/ انسانی و غیر انسانی)، ضعف‌ها و آسیب‌ها)، محیط (شرایط، فرصت‌ها و تهدیدها) و موضوع کار، قابل شناسایی است (Fred, 1997, p.4).



در تبیینی کلی می‌توان گفت هر مدیر باید از محیط اطراف خود آگاهی کامل داشته باشد و اساس راهبرد بر تضمین و تطبیق سازمان (کلان یا خرد) جهت حفظ منافع سازمان است. در این میان هدف تدوین راهبرد دستیابی به برتری رقابتی پایدار با پاسخ به تهدیدات خارجی و قوت و ضعف‌های داخلی است. بنابراین راهبرد، حرکت پویای برطرف‌نمودن نیازهای ناشی از تغییر محیط است و در این حالت راهبردها با تعیین قابلیت منحصر به فرد هر سازمان، حیطه کاری رقابت سازمانی را در بلندمدت شناسایی می‌نمایند (پیرس و رابینسون، ۱۳۸۰، ص ۲۷۸).

۳.۲. تعریف مفهوم «راهبرد»

از پرکاربردترین تعاریف «راهبرد»، تعریف هنری مینتزبرگ موسوم به (5P) است. این تعریف از این جهت اهمیت دارد که توانسته است ابعاد مفهوم راهبرد را شناسایی و تعریف نماید. مینتزبرگ تعاریف گوناگون راهبرد را در قالب پنج مقوله که هر یک به بُعدی از ابعاد راهبرد ناظرند، جمع‌بندی نموده است. این پنج مقوله یا پنج بُعد عبارت‌اند از: طرح (Plan)، شگرد یا صف‌آرایی (Ploy)، الگو یا نقشه (Pattern)، موقعیت (Position) و چشم‌انداز (Perspective). متناسب با این تعریف، راهبرد مشتمل بر پنج سنخ محتوا و کنش فراورنده آن است که عبارت‌اند از: الف) طراحی و برنامه‌ریزی یک فرایند کاری مشخص؛ ب) ترسیم شگرد و صف‌آرایی برای ایجاد اخلاص و تضعیف رقیب؛ ج) ارائه الگویی از روش و اقدامات لازم؛ د) شناخت وضعیت موجود و تعیین فاصله با وضعیت مطلوب؛ هـ) ترسیم چشم‌انداز آینده سازمان برای ذی‌نفعان (مینتزبرگ، آلستراند و لمیل، ۱۳۸۴، ص ۱۳-۱۹).

کنش‌های پنج‌گانهٔ مربوط به ابعاد یادشده در بالا، خود را در تنظیم رفتار مجریان ظهور می‌بخشند؛ از این رو برخی اندیشمندان در تعریف «راهبرد» بر «تنظیم‌گری» تأکید و تصریح کرده‌اند («راهبرد»، معطوف به تنظیم‌گری رفتار مجریان در چارچوب تنظیماتی است که بر اساس دلایل عملی قابل توجیه‌اند. دلایل عملی مورد نظر در قالب معیارهای عقلی یا عرُفی، منافع و مصالح، شرایط و اقتضائات محیطی خود را بر نظام تنظیم‌گرانهٔ «راهبرد» تحمیل می‌کنند (Van Hoecke, 2011, p.149).

به نظر می‌رسد ابعاد یادشده همگی اجزای معنایی مفهوم راهبرد باشند. در ادامه، رویکردهایی را که در حوزه شناسایی چستی راهبرد وجود دارند، ارزیابی و تحلیل می‌کنیم. دقت در دیدگاه‌های

ارائه شده از سوی این رویکردها نشان می‌دهد هر یک از این رویکردها روی برخی مقومات مفهومی و ابعاد راهبرد تمرکز نموده‌اند.

۳.۳. رویکردهای فلسفی موجود در زمینه شناسایی چیستی و چگونگی تحقق «راهبرد»

فارغ از مکاتب ده‌گانه‌ای* که در فضای ادبیات مدیریت راهبردی در باب تدوین راهبرد پدیدار شده است و ما به جهت رعایت اختصار از بیان تفصیلی آنها پرهیز می‌کنیم، چهار رویکرد فلسفی و نظری به مثابه زیربنای فلسفی و نظری مکاتب در فضای ادبیات مدیریت راهبردی، ناظر به ماهیت «راهبرد» قابل احصا و تمایزگذاری‌اند. این چهار رویکرد عبارت‌اند از: الف) سنتی عقل‌گرا؛ ب) تحولی تقدیرگرا؛ ج) فرایندی عمل‌گرا؛ ۴) سیستمی نسبیت‌گرا. قابل ذکر است ادبیات مسلط یا به تعبیر دیگر جریان اصلی حاکم بر ادبیات مدیریت راهبردی، جریان سنتی عقل‌گراست و دیگر جریان‌ها گرچه رهیافتی منحصر به فرد محسوب می‌شوند، عمدتاً ورودی انتقادی به جریان اصلی دارند. در ادامه، تعریف راهبرد و بنیادی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، جامعه‌شناختی، سیاسی و اقتصادی از منظر هر یک از چهار رویکرد یادشده مورد اشاره قرار می‌گیرند.

الف) رویکرد سنتی عقل‌گرا

از منظر این رویکرد، راهبرد عبارت است از «فرایند عقلانی تجزیه و تحلیل و محاسبات آگاهانه و برنامه‌ریزی شده به منظور حداکثرسازی سود در بلندمدت» (ویتینگتون، ۱۳۹۱، ص ۱۶). از این منظر با جمع‌آوری اطلاعات دقیق و به‌کارگیری تکنیک‌های مناسب، هم محیط خارجی و هم محیط داخل سازمان قابل پیش‌بینی و انعطاف‌پذیر می‌شود و بر اساس برنامه‌های دقیق مدیران عالی شکل می‌گیرد. اهمیت راهبرد از منظر این رویکرد در این است که تجزیه و تحلیل عقلایی و تصمیمات واقع‌گرا می‌تواند در بلندمدت در موفقیت یا شکست سازمان مؤثر باشد (Chandler, 1963, p.11).

* مکاتب ده‌گانه یادشده عبارت‌اند از: مکتب طراحی، مکتب برنامه‌ریزی، مکتب موقعیت‌یابی، مکتب کارآفرینی، مکتب شناختی، مکتب یادگیری، مکتب قدرت، مکتب فرهنگی، مکتب محیطی و مکتب ترکیب‌بندی (ر.ک: ویتینگتون، ۱۳۹۱، ص ۹).

ملاحظه این تعریف نشان می‌دهد این تعریف براینده مبانی رویکرد متعارف عقلانیت ابزاری و گفتمان توسعه لیبرال سرمایه‌داری است. این تعریف بر بنیان رهیافتی واقع‌گرایانه به لحاظ معرفتی سامان یافته، درکی طبیعت‌گرایانه و ریاضی‌وار از واقعیت خارجی دارد؛ همچنین به لحاظ ارزش‌شناختی رهیافتی انطباق‌محور و لذت‌گرایانه دارد که انعکاس آن در حوزه اجتماع، سیاست و اقتصاد، مستلزم فردگرایی، سودگرایی، سکولاریسم، لیبرالیسم و میل بی‌انتها به بیشینه‌سازی منافع بدون ملاحظه ملاکی بیرون از حوزه انطباعات لذت‌جویانه است. در این رویکرد، راهبرد، تمهیدات ناظر به واقعیت عینی انسان هوشمند و محاسبه‌گری است که افق آرمانی او بیشینه‌سازی منافع است. سازوکار عمومیت‌یابی منفعت نیز بر اساس پی‌جویی منفعت شخصی طراحی شده است و چنین توجیه ارزشی و هنجاری می‌شود که «برایند پی‌جویی منفعت شخصی به مثابه رذیلتی فردی، موجب نیل به خیر عمومی است» (Mandeville, 1988).

ب) رویکرد تحولی تقدیرگرا

از منظر رویکرد تحولی تقدیرگرا، کسب‌وکارها و عموماً فضاها رقابتی، شبیه گونه‌های در حال تحول و تکامل‌اند. فضاها رقابتی همچون بازار، با پی‌رحمی و بر اساس سازوکار طبیعی، مناسب‌ترین موارد را برای بقا برمی‌گزینند و دیگرانی را که نمی‌توانند به منظور دفاع از خود سریعاً تغییر پیدا کنند، از بین می‌برند (Henderson, 1989, p.142). از منظر این رویکرد، آینده چنان متغیر و غیر قابل پیش‌بینی است که نمی‌توان برای آن برنامه‌ریزی کرد؛ از این رو راهبرد عبارت است از «فرایند تطبیق‌یافتن با تقاضاهای روزانه محیط به منظور حفظ بقا» (ویتینگتون، ۱۳۹۱، ص ۱۸). از این منظر برنامه‌ریزی بلندمدت اساساً ممکن نیست و تنها زمانی می‌توان موفقیت یک راهبرد را درک نمود که فرایند انتخاب طبیعی، قضاوت خود را انجام دهد و دلالت کارکردی راهبرد مورد نظر را برگزیند. بدین ترتیب انتخاب‌های مهم و اساسی را فضاها رقابتی موجود در واقعیت اجتماعی تعیین می‌کنند و مدیران تنها سعی می‌کنند سازمان خود را به منظور حداکثرسازی سود، هرچه بیشتر و بهتر با فضای رقابتی و مسائل موجود هماهنگ نمایند.

این رویکرد به لحاظ معرفت‌شناختی، رهیافت تجربی، استقرایی و علم‌گرایانه اصالت تحقق (پوزیتیویسم) را مبنا قرار داده است و به لحاظ هستی‌شناختی، درکی طبیعت‌گرایانه با قرائت داروینیستی دارد. از منظر این رویکرد، انسان و به تبع جامعه انسانی درگیر روند تکامل طبیعی و

مشمول رقابت و تنازع برای بقاست و آنچه تعیین‌کننده است، جریان جهش (Mutation) و انتخاب طبیعی (Natural Choice) است. انسان باید بتواند با شرایط غیر قابل پیش‌بینی فضای رقابت طبیعی تطبیق یابد و این تطبیق مستلزم فرایند فراشد و جهش است. اگر این اتفاق نیفتد، نتیجه، حذف طبیعی است.

بنیاد ارزش‌شناختی چنین رویکردی، طبعاً چیزی جز «صیانت از خود» از طریق حداکثرسازی سود و منفعت شخصی نمی‌تواند باشد. این رهیافت در ساحت حیات اجتماعی، طنین متناسب با خود را می‌آفریند و در قالب رهیافتی فردگرایانه، اراده‌گرایانه و قدرت‌طلبانه ظهور می‌یابد. منطق عمومیت‌یابی و شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی نزد این رویکرد، تجمع انگیزه‌های فردی ذیل قدرت برتر و تشکیل اجتماعات یکپارچه جهت حفظ بقاست. نتیجه انعکاس این رهیافت در ساحت حیات سیاسی، پدید آمدن دیدگاه‌ها و الگوهای فاشیستی است؛ الگوهایی که تصاحب و کاربست قدرت را شایسته انسان‌های برتر می‌دانند. طبعاً چنین رهیافتی، دیدگاهی استثمارگری در حوزه تعاملات اقتصادی خواهد داشت و فضای رقابتی را به نفع قدرت اقتصادی برتر مدیریت می‌نماید.

ج) رویکرد فرایندی عمل‌گرا

از منظر فرایندگرایان، انسان‌ها آن قدر دچار تفاوت سلیقه، محدودیت درک و فهم، آشفتگی حواس و بی‌دقتی‌اند که نمی‌توانند دست به دست هم داده، بر اساس یک برنامه دقیق و محاسبه‌شده عمل کنند. هر برنامه‌ای هم در هنگامی که شرایط تغییر کند، محکوم به فراموشی است. بدین ترتیب درعمل برنامه‌ریزی عقلایی بلندمدت ممکن نیست و راهبرد به طور نوظهور و بر اثر اتفاقات به وجود می‌آید و بیشتر حاصل فرایند عملی سعی و خطا، یادگیری و انطباق با شرایط و مسائل است نه حاصل پیشروی با جهش‌های بزرگ و مبتنی بر برنامه‌ای عقلایی (Cyert and March, 1963, p.3).

از منظر این رویکرد، در تقابل با رویکرد تحولی تقدیرگرا، سرنوشت فعالیت‌ها و کسب‌وکارهایی که در جهت انطباق بهینه با محیط خود گام بر نمی‌دارند، لزوماً حذف و نابودی نیست. به نظر ایشان فرایندهای نوظهور گزینش راهبرد که به شکلی کاملاً عمل‌گرایانه پدیدار می‌شوند. خیلی لازم نیست بهینه باشند؛ چراکه عملاً هیچ کس راهبرد بهینه را

نمی‌شناسد و اگر بشناسد دائماً نمی‌تواند به کار بندد؛ از این رو عدم موفقیت در طراحی و اجرای یک برنامه راهبردی کامل و بی‌عیب، موجب شکست رقابتی مهلک نمی‌شود. بدین شکل راهبرد از منظر این رویکرد «فرایند نوظهور یادگیری و انطباق است» نه برنامه‌ریزی بلندمدت عقلایی (Cyert and Morris, 1987, p.28).

این رویکرد به لحاظ معرفت‌شناختی بر عقلانیت محدود و انطباقی ناشی از عمل‌گرایی تأکید دارد. به لحاظ هستی‌شناختی، واقعیت را پدیداری پیچیده و متغیر معرفی می‌نماید. این رهیافت درکی عمل‌گرایانه و تدریج‌گرایانه از فرایند یادگیری، رشد و تکامل دارد. به لحاظ ارزش‌شناختی، لذت‌گرایی خودگروانه (کسب رضایت، اثربخشی و عملکرد بیشینه) را مبنا قرار می‌دهد. این دیدگاه در حوزه عمومی و اجتماع، رهیافتی محافظه‌کارانه دارد و منطق عمومیت‌یابی خود را در گستره جامعه، شکل‌گیری فرایندی و عملی توافقات جمعی معرفی می‌کند. در حوزه سیاست، دموکراسی تدریج‌گرا را اولویت می‌بخشد و در حوزه اقتصاد، استفاده بهینه از منابع در انطباق با شرایط پیچیده و غیر قابل پیش‌بینی بازار را مبنای کنش اجتماعی می‌شناسد. بدین گونه راهبرد، از منظر این رویکرد، فرایند نوظهوری از انطباق و یادگیری بدون اعتنا به برنامه‌ریزی بلندمدت است که پس از عمل اکتشاف می‌شود (تقدم عمل بر نظر).

د) رویکرد سیستمی نسبیت‌گرا

از منظر رویکرد سیستمی، راهبرد بر اساس نظام‌های اجتماعی خاصی که در فضای عمومی تثبیت شده است، شکل می‌گیرد (هینز، ۱۳۸۷، ص ۴۱) و راهبرد و تدوین راهبرد دارای اهمیت است؛ البته نه آن میزان که در تفکر سنت‌گرایان مهم شمرده می‌شود. نظریه‌پردازان سیستمی، بیشتر از فرایندگرایان به استعداد انسان‌ها در درک و اجرای برنامه‌های عقلایی اهمیت می‌دهند. ایشان همچنین، بر خلاف تحول‌گرایان، بر توانایی انسان و جامعه انسانی برای تعریف راهبرد در مخالفت با فشارهای فضای رقابتی تأکید دارند. از منظر رویکرد سیستمی، راهبرد نه لزوماً بر اساس قاعده حداکثرسازی سود منافع بلکه بر اساس آنچه بافت اجتماعی ایجاب می‌نماید، شکل می‌گیرد (Richard Swedberg and Ulf Himmelstrand and Goran Brulin, 1987, p.175).

برای نمونه ممکن است راهبرد در راستای نیل به منافع همچون مباحثات، تفاخر، قدرت، میهن‌پرستی یا... شکل گیرد. این دلالت نظام‌های اجتماعی است که جهت‌گیری ارزشی و

هنجاری راهبرد را مشخص می‌کند. به عبارت دیگر دلالت نظام‌های اجتماعی تعیین می‌کند که چه منافع با چه قواعدی پی‌جویی شوند. بدین ترتیب نظریه‌پردازان سیستمی موضعی نسبت‌گرا اتخاذ کرده، تعیین اهداف و قالب‌های تدوین راهبرد را مبتنی بر بافت و زمینه اجتماعی می‌دانند. در نتیجه در نظر ایشان، راهبرد بازتابی از حساسیت‌های اجتماعی است (ویتینگتون، ۱۳۹۱، ص ۶۱).

رویکرد نسبت‌گرای سیستمی بر مبنای عقلانیت ناشی از کنش ارتباطی و اجتماعی شکل می‌گیرد. طبق این دیدگاه، کنش اجتماعی مقدم بر تأمل نظری است؛ چنان‌که در نظر بسیاری از متفکران اجتماعی نسبت‌گرا، آگاهی، فرع بر کنش اجتماعی است. در نتیجه تمهید هر گونه راهبردی متفرع بر کنش اجتماعی و ارتباطی است. این رهیافت با تقدم‌بخشیدن به عمل بر نظر، جهان‌بین‌الاذهانی عمومیت‌یافته‌ای را که بستر تعامل ارتباطی میان کنش‌گران (انسان‌ها به مثابه سوژه‌ها) است، به عنوان جهان‌پدیداری مبنای ملاحظات هستی‌شناختی خودش قرار می‌دهد.

رویکرد نسبت‌گرای سیستمی، متناسب با بنیاد معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی‌اش، به لحاظ ارزش‌شناختی، نسبت‌گرایی ارزشی را تأکید کرده، انحصار ارزشی شکل‌گیری راهبرد در حداکثرسازی سود را نمی‌پذیرد؛ گرچه ای‌بسا دلالت تثبیت‌شده ارزشی بافت اجتماعی بسیاری از جوامع، همان پی‌جویی حداکثرسازی منافع باشد.

این رویکرد از آن جهت که آگاهی را فرع کنش اجتماعی می‌داند، عملاً «جمع‌گرایی» (Collectivism) را تقویت می‌کند؛ لکن باید دقت داشت که جمع‌گرایی لزوماً به معنای اصالت داشتن جمع نیست. طبعاً از منظر این رویکرد، در حوزه سیاست، دموکراسی بر اساس ساختارهای تثبیت‌شده جمعی مبنای کنش سیاسی است و در حوزه اقتصاد، مزیت‌هایی مبنای شکل‌گیری کنش اقتصادی قرار می‌گیرند که به لحاظ اجتماعی تثبیت شده باشند. در این رویکرد هر گونه مواجهه پیشینی، انتزاعی و قیاسی با موضوعات و مسائل مردود است و هر گونه تمهید و راهبردگزینی باید بر اساس واقعیت‌های موجود تجربی باشد. با این حال این مطلب به معنای نفی برنامه‌ریزی بلندمدت نیست، بلکه دلالت‌های تثبیت‌شده و عمومیت‌یافته اجتماعی می‌تواند مبنای شکل‌گیری راهبرد باشند.

جدول مفهومی ذیل، مبانی، تعریف و اهداف «راهبرد» را از منظر رویکردهای چهارگانه یادشده به اختصار بازنمایی کرده است.

رویکرد	سنتی عقل‌گرا	تحولی تقدیرگرا	فرایندی عمل‌گرا	سیستمی نسبیت‌گرا
بنیاد معرفت‌شناختی (نظری)	تحلیل عقلایی در بستر طبیعت	تحلیل علمی (ماتریالیستی - داروینیستی)	عقلانیت محدود، انطباقی و عمل‌گرایانه (سعی و خطا: تدریج‌گرایی منطقی)	تحلیل عقلایی در بافت اجتماعی
بنیاد هستی‌شناختی (عملی)	طبیعت‌گرایی، اصالت ریاضی و انضباط مکانیکی طبیعت	نزاع برای بقا در مسیر تکامل زیستی از طریق انتخاب طبیعی	انطباق (adaptation) بهینه با محیط پیچیده، متغیر و غیر قابل پیش‌بینی	دریافتی پدیداری و هرمنوتیکال از حضور در بافت اجتماعی
بنیاد انسان‌شناختی	انسان (فرد) هوشمند، محاسبه‌گر و عقلایی (intelligent)	انسان، نوعی درگیر تکامل طبیعی از طریق موتاسیون	انسان (فرد) در فرایند یادگیری و تکامل از طریق عمل	انسان در بافت اجتماع و محیط نهادی
بنیاد ارزش‌شناختی (اخلاقی)	لذت‌گرایی خودگروانه (حداکثرسازی سود)	صیانت از بقا خود (از طریق حداکثرسازی سود)	لذت‌گرایی خودگروانه (کسب رضایت، اثربخشی و عملکرد بیشینه)	تمایل‌خواهی جمعی یا مقبولیت‌گرایی (desiderative collectivism)
مبنای جامعه‌شناختی (عمومیت بخشی)	منافع افراد به مثابه اهرم (دست نامرئی) همگرا کننده	منافع انسان یا جامعه قدرتمند	خرده سیاست‌های (micro-politics) مورد توافق افراد در سازمان‌ها	اجتماع - فرهنگ‌گرایی
مبنای سیاسی	دموکراسی نخبگانی	انسان و حزب برتر (فاشیسم)	دموکراسی تدریج‌گرا "incrementalism"	دموکراسی تثبیت‌شده در بافت اجتماعی
مبنای اقتصادی	استفاده بهینه از منابع در بازار آزاد رقابتی	حفظ بقا در فضای طبیعی و رقابتی بازار	استفاده بهینه از منابع در انطباق با شرایط پیچیده و غیر قابل پیش‌بینی بازار	توجه به مزیت‌های تثبیت شده (embeddedness) به لحاظ اجتماعی
درک زمانی و مکانی	آینده‌نگر	موقعیت‌نگر	موقعیت‌نگر	آینده‌نگر و موقعیت‌نگر
مفهوم راهبرد	فرایند عقلایی برنامه‌ریزی بلند مدت	تمهید راهکارهای بقا خود در فضای رقابتی بدون اعتنا به برنامه‌ریزی	فرایند نوظهوری از انطباق و یادگیری بدون اعتنا به برنامه‌ریزی بلندمدت که پس از عمل	بازتاب نظام اجتماعی خاصی که چه منافع و چه قواعدی برای بقا و نیل به حداکثر سود

رویکرد	سنتی عقل‌گرا	تحولی تقدیرگرا	فرایندی عمل‌گرا	سیستمی نسبیت‌گرا
		بلندمدت	اکتشاف می‌شود (تقدم عمل بر نظر)	انتخاب شوند
اهداف راهبرد	پیش‌بینی، برنامه‌ریزی، سازماندهی، کنترل و موفقیت آگاهانه	تأکید بر تمایز، کارایی و قدرت در رقابت طبیعی برای بقا	انطباقی محافظه‌کارانه با محیط از طریق اصلاح تدریجی اقدامات روزانه، بدون وجود برنامه‌ریزی بلندمدت	توجه به عناصر کلیدی و حساسیت‌های نظام‌های اجتماعی، جهت شناخت دقیق‌تر منابع و قواعد رفتاری و رقبا

۴. بنیاد عقیدتی و ایمانی، فلسفی و نظری «راهبرد» از منظر حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش

پس از تشریح مبانی رویکردهای فلسفی موجود در فضای ادبیات فلسفه مدیریت راهبردی، در چارچوب مبانی متخذ از معرفت دینی و حکمت متعالیه به تأمل در باب چیستی، چرایی و چگونگی «راهبرد» می‌پردازیم. «راهبرد» در این منظومه معرفتی و نظری جزئی از عناصر حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش اسلامی است.

به لحاظ معرفت‌شناختی، شناسایی راهبرد بر اساس مبانی معرفت‌شناختی معرفت و حکمت اسلامی، مستلزم استفاده از تحلیل‌های عقلانی، تجربی و عقلایی در پرتو هدایت و دلالت معارف و حیانی است. درواقع از آن جهت که کلیت دستگاه معرفت دینی از همه ظرفیت‌های عقلی، تجربی و عرفی همگانی در راستای نیل به شناخت بهره می‌برد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۳۵)، اندیشه راهبردی حکمرانی اسلامی نیز از عموم منابع معرفت عقلی، شهودی، حسی، عرفی، تاریخی و فرهنگی - اجتماعی تحت هدایت و دلالت ارشادی و مولوی منابع معرفت دینی یعنی وحی و سنت قولی و فعلی اسلامی برای کشف راهبرد مطلوب استفاده می‌کند.

به لحاظ هستی‌شناختی، نظام هستی واقعی توحیدی و در عین حال دارای مراتب طولی و عرضی در ابعاد طبیعی و مابعدطبیعی است (ابن‌سینا، ۱۳۶۳، ص ۷۵) و راهبرد در تناسب وجودی با چنین درکی از نظام هستی شناسایی و ارائه می‌شود. در نظام تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی، تنظیم‌گری و قاعده‌گذاری حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش، برای شناسایی و ارائه «راهبرد»، شبکه

یکپارچه و پیچیده نظام علّی و معلولی حاکم بر کلیت هستی و به طور خاص هستی انسان و جهان مورد ملاحظه قرار می‌گیرد؛ چراکه «راهبرد» مختصات کنش حکمرانی را در بستر واقعیات و شرایط محیط عینی و ذهنی و محیط درونی و بیرونی مشخص می‌سازد. بنابراین مبتنی بر مبانی هستی‌شناختی حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش، لازم است «راهبرد» در حداکثر تناسب هنجاری با واقعیت تکوینی باشد. برای نیل به این مقصود از همه ظرفیت‌های معرفتی و دانشی و مهارتی بهره‌برداری می‌شود؛ به‌خصوص از مشکلات معارف دینی یعنی علوم وحیانی و سنت قولی و فعلی اسلامی استفاده می‌شود تا بیشترین میزان از تناسب میان محتوا و جهت‌گیری‌های راهبردی تصمیمات و تنظیمات با واقعیات تکوینی پدید آید و در نتیجه بیشترین حد ممکن از توسعه مادی و تعالی معنوی و وجودی و بالمآل پیشرفت، برای آحاد مردم و جامعه پدید آید.

بر مبنای مبانی انسان‌شناختی حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش، «راهبرد» در خدمت تعالی وجودی انسان و محیط زندگی انسان باید باشد. این بدان معناست که چون انسان حیّ متّله است و جوهره وجودی او نفخه الهی است، تمام مراتب مادی، نفسانی (مثالی) و عقلانی وجود انسان باید در حال تقرب به سوی پروردگار متعال باشد (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۱۲۱/ صدرالمتألهین، ۱۳۷۸، ص ۷۲). به بیان دیگر مسیر کلی راهبرد حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش، «راهبرد قُرب إلى الله» است؛ همچنین راهبرد حکمرانی در نظام معرفتی و معیشتی حکمرانی اسلامی باید در تناسب کامل با اقتضائات مادی، نفسانی (مثالی) و عقلانی انسان باشد؛ البته مدیریت راهبردی در حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش در راستای هویت عقلانی انسان که ساحت عالی سرشت وجودی انسان است، معنا یافته و تحقق می‌یابد و ابعاد مادی زندگی انسان در چارچوب رشد و تعالی نفسانی (مثالی) و عقلانی معنا یافته و محقق می‌شوند.

در امتداد رهیافت هستی‌شناختی و انسان‌شناختی حکمرانی اسلامی، به لحاظ ارزشی راهبرد بنیادین حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش، حرکت در مسیر «قُرب الی الله» و «عبودیت» و تحقق هرچه بیشتر «حیات طیبه» است و در نتیجه اساساً اندیشه‌کردن درباره راهبرد و گزینش راهبرد، در خدمت این غایت ارزشی است. مستند به دلالت صریح آیات قرآن کریم و از جمله آیه شریفه «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (النحل: ۹۷)، حیات طیبه، در پی ایمان و عمل صالحی که مستند به تعقل است، پدید می‌آید و موجب تحقق «زیست متعالی عقلانی» می‌شود. این معنا ممکن نمی‌شود مگر

آنکه «عقل» و «عقلانیت» عامل تنظیم‌کننده راهبردهای کنش در محیط ذهنی و عینی و بیرونی و درونی و تعیین‌کننده موقعیت شایسته انسان در جریان زندگی باشد (جعفری، ۱۳۸۸، ص ۶۲). تعقل و عقلانیت در چارچوب مبانی حکمرانی اسلامی، مستلزم تعیین اهداف، ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر راهبردها و تعیین روش‌های شناسایی، سازماندهی و اجرایی‌سازی راهبردهای حکمرانی است.

از این رو بایسته است جهت راهبردی همه تصمیمات، تنظیمات، سازماندهی‌ها و فرایندآفرینی‌ها در سطح فردی و جمعی و در فضای مشارکت دولت، مردم و نهادهای عمومی مندرج در جامعه مدنی، رشد و پرورش فضایل شناختی و عقلانی، معنوی و اخلاقی، ذوقی و هنری، سلوکی و رفتاری انسان و جامعه باشد. بدین ترتیب هر گونه تصمیم‌گیری یا تنظیم‌گری قانونی یا سازمان‌دهی به ساختارهای اجتماعی یا تأسیس فرایندها و رویه‌های اقدامی که منجر به عقب‌ماندگی شناختی و عقلانی، سقوط معنوی و اخلاقی، سرکوب ذوق و خلاقیت هنری، و انحراف و کج‌روی سلوکی و رفتاری در افراد شود، نمی‌تواند به عنوان محتوای راهبرد حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش پذیرفته شود.

به لحاظ جامعه‌شناختی، جامعه اسلامی یک پیکره واحد ایمانی و ولایی است (طباطبایی، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۹۶). در جامعه اسلامی آحاد مردم، زن و مرد، پیر و جوان در پیوند ایمانی با یکدیگرند و همه در پیوند ولایی با ولی امر و امام جامعه قرار دارند. مقررۀ بنیادین و مبدأ عالی دارای حاکمیت، قدرت و وجاهت مؤثر در شکل‌دهی به نظام اجتماعی، ناشی از امر و فرمان الهی است که در وجود هدایت‌گرایانۀ امام و ولی امر جامعه ظهور می‌یابد و ساخت کلی جامعه اسلامی در قالب پیوندهای ایمانی و ولایی مردم با هم و با امام بر مدار آن پدید می‌آید (همان، ج ۱۱، ص ۱۷۸). امر و فرمان الهی از مجرای کتاب و سنت و عقل اظهار شده و قابل استظهار و استنباط است. ضابط تنظیم‌گر در پیوند ولایی مردم با هم و با ولی امر و امام جامعه، شرع مقدس و قانون الهی است (همان، ج ۱۰، ص ۸۵). اصل بنیادین در شرع مقدس و قانون الهی تحقق قسط و عدل در کنش فردی و ساختار اجتماعی است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۸) و انگیزه بنیادین حاکم بر رفتار فردی و کنش جمعی، اطاعت از ولی امری است که جز به اوامر و خواست تشریعی و قانونی پروردگار دستور و فرمان نمی‌دهد.

بدین روی قانون تشریعی الهی و احکام عقلی و عرفی مورد دلالت و تأیید شرع مقدس، میثاق

مشترک و مبنای وجاهت، اعتبار و حجیت تصمیمات، تنظیم‌گری‌ها و قاعده‌گذاری‌هاست؛ به بیان دیگر جامعه یک پیکره قانونی است؛ آن گونه که مشیت الهی فرمان داده است و کتاب و سنت و عقل، مجرای ادراک و شناخت آن‌اند و امام و امت، کارگزاران آن‌اند و دولت اسلامی مظهر قدرت و مشیت الهی و ضابط نهادی استقرار قسط و عدل بر مبنای نظام قانونی شرع مقدس است. در نتیجه راهبرد در خدمت استقرار جامعه‌ای با چنین هویت معنایی و ماهیت ساختاری است. با ادراک راهبرد است که مسیرهای کنش استوار و پایدار عادلانه و قانون‌مند و در عین حال منعطف و حساس در برابر نیازهای پیوسته نوشونده در بستر شرایط زمانی و مکانی شناسایی می‌شوند. اندیشه و ادراک راهبردی، همچنین، از آن جهت که مجرای ظهور تدبیر در جریان شرایط متحول است، منشأ ظهور خلاقیت و نوآوری در مقام حل مسائل است.

استوارترین صورت‌بندی سیاسی برای استقرار و بر ساخت جامعه ایمانی و ولایی متناسب با مبانی اسلامی و پیشرفت‌های عقلانی و تجارب تاریخی دوران معاصر و ارتکاز عمومی، «مردمسالاری دینی» در چارچوب ولایت فقیه جامع‌الشرایط است (ممدوحی کرمانشاهی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۱). در نظام اسلامی، مردم چه به شکل فردی و چه از طریق حضور و مشارکت در نهادها و تشکل‌های مردمی فعال در حوزه عمومی، در شکل‌گیری ساختار حاکمیت سیاسی، سپرده‌شدن امور به دست کارگزارانی امین، صالح، عادل، دارای دانش، تجربه و شایستگی ایمانی، اخلاقی و رفتاری، و نظارت بر عملکرد ایشان، نقش اساسی دارند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، صص ۴۹۰-۴۸۹/منتظری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۸۷).

بدین سان راهبرد در جامعه اسلامی برآمده از ایمان و اراده‌آحاد مؤمنان و مسلمانان است و در خدمت استقرار نظام عادلانه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای است که دارای حداکثر تناسب با معارف، ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی باشد. این مهم از خلال عینیت یافتن «دولت اسلامی» میسر می‌شود؛ چراکه دولت اسلامی صورت پایدار حاکمیت و اقتدار نظام معرفتی، ارزشی و هنجاری اسلام در فضای روابط میان مردم با امام امت و ولی امر و میان مردم با هم در جغرافیای سرزمینی، فرهنگی و تاریخی کشور اسلامی است که از طریق تحقق وظایف حکومتی (قانون‌گذاری، اجرای قوانین، تطبیق اجرا با قانون و قضای اسلامی) تعیین می‌یابد.

به لحاظ معیشتی و اقتصادی، سازمان اقتصادی جامعه اسلامی بر مبنای قسط و عدالت اقتصادی استوار می‌شود. در سازمان اقتصادی جامعه اسلامی مشارکت و تعاون بر خیرات و

نیکی‌ها، اصل بنیادین است. اقتضای قسط و عدالت اقتصادی بهره‌مندی برابر مردم از مواهب عمومی و خیرات عامه است و در عین حال بهره‌مندی از ثمره کار مولد، ثمربخش و مفید ایشان نیز مقتضای قسط و عدالت اجتماعی است (صدر، ۱۴۲۴ق، ص ۳۳۰). به تبع اقتضای تحقق عدالت اقتصادی آن است که اگر در کمیت و کیفیت کار مولد، ثمربخش و مفید فردی و جمعی، تفاوت وجود داشت، در بهره‌مندی از منافع اکتسابی حاصل از آن نیز تفاوتی متناسب با کمیت و کیفیت کار و آثار آن پدید آید (همان، ص ۶۹۰)؛ ضمن آنکه کار و تلاشی مولد، ثمربخش و مفید دانسته می‌شود که فی‌نفسه منجر به شکل‌گیری تولید، انجام تجارت و ارائه خدمت یا تحقق عملیاتی لازم و ضروری برای نظام معیشت و اقتصاد جامعه شود.

همچنین اقتضای قسط و عدالت اقتصادی در ابعاد هندسی و کلان، آن است که منزلت اقتصادی ناشی از کار در وضعیت کلان نظام معیشت و اقتصاد به شکلی متعادل و متوازن تحقق یابد؛ به گونه‌ای که افرادی با کار اندک، غیر مولد و غیر مفید نتوانند به دلیل دسترسی به قدرت یا سرمایه یا اطلاعات یا ارتباطات، بیشترین منافع حاصل از عملیات نظام معیشت و اقتصاد را به سوی خود سرازیر نمایند و در همان حال، کسانی باشند که با وجود کار و تلاش فراوان و مفید از حقوق متناسب مترتب بر کار و تلاش خود، آن گونه که شایسته است، محروم شوند. در وجه کلان نظام معیشت و اقتصاد، هدف مهم آن است که همهٔ آحاد مردم با حفظ کرامتشان از کفاف لازم برای تأمین معیشت خود برخوردار باشند (صدر، ۱۴۲۴ق، ص ۷۸۱).

دستیابی به چنین وضعیتی در صورتی میسر می‌شود که نظام معیشت و اقتصاد دارای «قوام مدیریتی» باشد و لازمهٔ قوام مدیریتی آن است که راهبردهای اقتصادی در امتداد نظام ارزش‌ها و اصول عام معنایی خط‌مشی‌گذاری حکمرانی اسلامی و با توجه به محیط ذهنی و عینی، درونی و بیرونی، کاربران انسانی و متغیرات مادی و معنوی و با لحاظ نقاط قوت و ضعف و تهدیدها و فرصت‌های موجود، به شکلی واقع‌بینانه، شناسایی و تمهید شوند.

ادراک راهبردی در نگاه حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش هم به موقعیت و وضعیت موجود توجه دارد و هم آینده‌نگر است. نگاه راهبردی حکمرانی اسلامی یک «پیوستار تدبیری» است که به وضعیت امروز به مثابه آیندهٔ دیروز نظر دارد و مقاطع حرکت رو به پیشرفت را به شکلی زنجیره‌وار تکمیل‌کنندهٔ یکدیگر می‌بیند.

پیوستار تدبیری مورد دلالت نگاه راهبردی حکمرانی اسلامی به همهٔ ظرفیت‌های دانشی و

انضمامی مرتبط با مسئله و محیط ظهور مسئله، در راستای حل مسئله توجه دارد. در نتیجه پیوستار تدبیری حکمرانی متعالی و تعالی بخش یک فرایند انباشتی و پیوسته رو به کمال و ترقی و پیشرفت است. پیوستار تدبیری حکمرانی اسلامی، فرایندی عقلانی، تجربی و عقلایی است که در چارچوب ملاک‌های عقلانی، تجربی، اخلاقی و معنوی، فقهی و عرفی، مسیر پیشرفت و تعالی را در وضعیتی مبتنی بر ارزش‌ها و اصول عام حکمرانی و به بهینه‌ترین شکل ترسیم می‌نماید.

پیوستار تدبیری مورد دلالت نگاه راهبردی حکمرانی متعالی و تعالی بخش، به سان هر پیوستار تدبیری و راهبردی دیگر در پی بیشینه‌سازی منافع نهاد و سازمان خود یعنی جامعه اسلامی است. از این حیث، وجه تمایز پیوستار تدبیری در نگاه راهبردی حکمرانی متعالی و تعالی بخش با رویکردها و مکاتب دیگر حکمرانی، در هویت و ماهیت منفعت است. متناسب با منظومه ارزش‌های بنیادین و اصول عام حکمرانی اسلامی، غایت اساسی حکمرانی نیل به عبودیت، قُرب إلی الله و تعالی وجودی انسان و تحقق حیات طیبۀ ایمانی و ولایی است. در این جهت، حکمرانی اسلامی، دستیابی به منافع مادی و دنیوی را در چارچوب دلالت ارزشی و هنجاری اخلاق و فقه اسلامی نه تنها جایز بلکه لازم و ضروری می‌داند.

بدین سان هدف پیوستار تدبیری و راهبردی حکمرانی اسلامی، رهبری کردن و سوق دادن سازمان اجتماعی جامعه اسلامی به سوی دستیابی بیشینه به اهداف و منافع مادی، انسانی، معنوی، اعتباری و نهادی مشخصی است که در قالب برنامه‌های بلندمدت و کوتاه مدت و از طریق پیگیری بهینه‌ترین مسیرها در مصرف منابع مادی، انسانی و نهادی برای جامعه اسلامی ترسیم شده است. با توجه به آنچه بیان شد، جدول مفهومی ذیل، مبانی، تعریف و اهداف «راهبرد» را از منظر حکمرانی متعالی و تعالی بخش بازنمایی می‌کند.

رویکرد	حکمرانی متعالی و تعالی بخش
بنیاد معرفت‌شناختی (نظری)	تحلیل عقلانی، تجربی و عقلایی با استفاده از منابع معرفتی عقلی، شهودی، حسی، عرفی، تاریخی و اجتماعی تحت هدایت و دلالت ارشادی و مولوی وحی و سنت قولی و فعلی اسلام شیعی
بنیاد هستی‌شناختی (عملی)	عینیت توحیدی و مراتبی هستی محض در عین کثرت مظاهر و تجلیات وجودی متنوع
بنیاد انسان‌شناختی	جوهر روحانی و سائر الی الله و مظهر و جلوه اسما و صفات الهی

رویکرد	حکمرانی متعالی و تعالی بخش
بنیاد ارزش‌شناختی (اخلاقی)	عبودیت و نیل به مقام خلافت الهی از مجرای تهذیب نفس و تحقق فضایل و مکارم اخلاق در ظاهر و باطن نفس
مبنای جامعه‌شناختی (عمومیت بخشی)	تحقق تعالی وجودی از مجرای شکل‌گیری جامعه ایمانی و ولایی بر مبنای پیوند امام و امت
مبنای سیاسی	مردم‌سالاری دینی (در چارچوب نظریه ولایت فقیه)
مبنای اقتصادی	اقتصاد مبتنی بر مشارکت و تعاون در راستای نیل به توازن اجتماعی، تکافل عمومی، رفاه و کفاف همگانی و قوام مدیریتی
درک زمانی و مکانی	موقعیت‌نگر و آینده‌نگر
مفهوم راهبرد	فرایند عقلانی، عقلایی و تجربی‌ای که در چارچوب ملاک‌های عقلانی، اخلاقی و معنوی، فقهی و عرفی، مسیر پیشرفت و تعالی را در وضعیتی مبتنی بر ارزش‌ها و اصول عام حکمرانی و به بهینه‌ترین شکل میسر سازد
اهداف راهبرد	سازمان‌دهی، رهبری کردن، سوق‌دادن و نظارت بر سازمان به سوی دستیابی پیشینه به اهداف و منافع مادی، انسانی و معنوی، و نهادی مشخصی که در قالب برنامه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت برای سازمان ترسیم شده است از طریق پیگیری بهینه‌ترین مسیرها در مصرف منابع مادی، انسانی و نهادی.

۵. بازیابی معنای «تدبیر» و «راهبرد» در مستوای عملکردی حکمرانی متعالی و تعالی بخش، مؤلفه‌های رکنی و ابعاد آن

دانش مدیریت، حسب اقتضای ذاتی‌اش، «مدیریت راهبردی» و «راهبرد مدیریت» را از منظر شناسایی، تنظیم، اجرا و کنترل «برنامه» می‌بیند.

«بستر نهادی» اعمال راهبرد را نهاد «سازمان» و عموماً سازمان‌های اقتصادی یعنی بنگاه‌های تولیدی، تجاری و خدماتی معرفی می‌نماید (به مثابه علت فاعلی).

«بستر عینی» و واقعی اعمال راهبرد نیز امکانات و توان‌مندی‌های بالقوه و بالفعل مادی و انسانی در اختیار سازمان و تهدیدها و فرصت‌هایی است که سازمان در محیط با آنها روبه‌روست (به مثابه علت مادی).

«روش شناسایی و تنظیم راهبرد» هم بر پایه تحلیل امکانات و ضعف های سازمان و تحلیل فرصت ها و تهدیدهای پیش روی در محیط عملکرد سازمان و در کل «حفظ تناسب و هماهنگی کلیت سازمان با محیط اطراف آن است» (سرتو و پاول، ۱۳۸۰، ص ۱۵/ منوریان، ۱۳۹۷، ص ۸۰) (به مثابه علت صوری).

«هدف نهایی از مدیریت راهبردی» سازمان دهی، رهبری کردن، سوق دادن و نظارت بر سازمان از طریق پیگیری بهینه ترین مسیرها در مصرف منابع مادی و به کارگیری منابع انسانی و نهادی، در راستای دستیابی بیشینه به اهداف و منافع مادی، انسانی، معنوی و نهادی مشخصی است که در قالب برنامه های بلندمدت و کوتاه مدت برای سازمان به عنوان مأموریت ترسیم شده اند و امکان طراحی برنامه های عملیاتی را فراهم می سازند (رضاییان، ۱۳۹۶، ص ۲۰۶). طبعاً اهداف ترسیم شده برای هر سازمان، حسب اقتضائات ذاتی و سند بیانیه مأموریت آن سازمان، با سازمان های دیگر متفاوت است (به مثابه علت غایی).

در مستوای تحلیل کلان نظام اجتماعی از منظر تمدنی، حکمرانی متعالی و تعالی بخش دربردارنده «الگوی تحول تکاملی و پیشرفت و تعالی جامعه و بلکه امت اسلامی، در راستای بازاحیای تمدن اسلامی در تناسب با محیط فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی ایران اسلامی و بلکه امت اسلامی است». بر اساس این تلقی، راهبرد در نظام مفهومی و نظری حکمرانی متعالی و تعالی بخش به عملکرد محدود یک سازمان در محیط زمانی و مکانی محدود نیست، بلکه سازمان مجری آن دولت اسلامی است و اهداف آن باید در مستوا و در فضای تمدنی بازسازی و تبیین شود. تلقی تمدنی از حکمرانی و الگوی آن باعث می شود مؤلفه های تعیین کننده معنا و تعریف مفهوم «راهبرد» نیز گسترده شوند.

بدین گونه در چنین مستوایی «اقدامات کلانی را که در نظام حکمرانی متعالی و تعالی بخش، موجب پیشرفت جامعه و امت اسلامی به سوی افق بازاحیا و بازسازی تمدن اسلامی و نیل به تمدن نوین اسلامی باشند، "تدبیر" می نامیم». «تدابیر» در معنای اسمی «راهبرد»، راهبردهای کلان و اقدامات فوق برنامه های متعارف راهبردی و عملیاتی اند که دوره اقدام و عمل به آنها در مستوایی تمدنی شناسایی، اجرا و پایش می شوند و چه بسا در طول چندین برنامه بلندمدت متعارف مطمح نظر، عمل، ارزیابی، نظارت و اصلاح و تکمیل باشند. «تدابیر» در معنای وصفی «راهبرد»، ماهیت و صفتی راهبردی دارند؛ چراکه اقدام لازم برای گذار از وضع موجود به وضع مطلوب و اهداف تمدنی اند.

«بستر نهادی اعمال تدابیر و راهبردها در نظام مفهومی حکمرانی متعالی و تعالی بخش» در

وهله اول، جامعه ایران و سپس امت اسلامی است و متعاقب آن، محیط عملکرد آن گستره مواجهه تمدنی با روح و رویکرد مسلط بر جهان معاصر یعنی مدرنیسم است.

«بستر عینی» واقعیت‌های مادی، جغرافیایی، انسانی، معرفتی، علمی، تاریخی، امنیتی و نهادی کلیت جامعه ایرانی و در نگاهی بالاتر امت اسلامی است.

«روش شناسایی و تنظیم تدابیر و راهبردها» در حکمرانی متعالی و تعالی بخش، مبتنی بر دیالکتیک نظریه حکمرانی و الگوی حکمرانی، مستلزم «جمع دیالکتیکی» نظر و عمل است که از طریق تطبیق، اصلاح و تکمیل مبانی نظری، ارزشی و فرهنگی، و اصول عام (معنایی، ساختاری و کنشی) در تناسب با شرایط واقعی جامعه و در راستای حل مسائل پیش رو (در افق فرازمان و فرامکان و زمانمند و مکان‌مند) میسر می‌شود (رمضانی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۰).

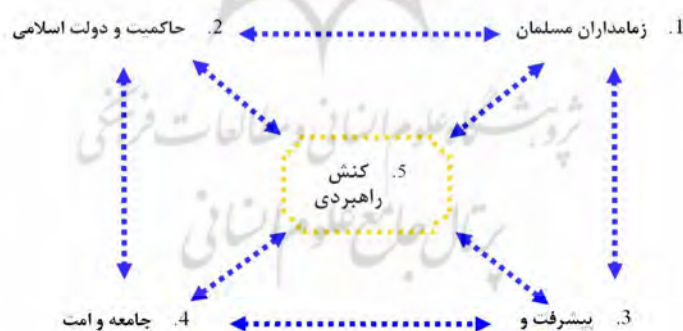
«نظریه حکمرانی متعالی و تعالی بخش» در تحلیل علم‌شناختی و در مقام اثبات، در چارچوب دلالت بن‌مایه‌های ایمانی و عقیدتی، مبانی فلسفی و نظری، منظومه ارزش‌های بنیادین، اصول عام معنایی خط‌مشی‌گذاری و اصول عام روشی و ساختاری و اصول عام تدبیری و راهبردی شکل می‌گیرد. «نظریه حکمرانی متعالی و تعالی بخش» مشتمل بر مبانی فرازمانی و فرامکانی و پایدار جهان‌بینی و معرفت اسلامی است؛ گرچه خود نظریه نیز فی حد نفسه در مسیر تکامل و غنی شدن به لحاظ معنایی است.

«الگوی حکمرانی متعالی و تعالی بخش»، ساختار نهادی و برنامه‌ای است که در چارچوب اقتضائات زمانی و مکانی و بر اساس دلالت نظریه حکمرانی متعالی و تعالی بخش شناسایی می‌شود. در واقع نظریه حکمرانی خود را در قالب الگوی حکمرانی محقق کرده و عینیت می‌بخشد؛ از این رو در فرایند تاریخی، میان نظریه و الگو پیوند متقابل و دیالکتیکی برقرار است. نظریه حکمرانی از طریق الگوی حکمرانی صدق و صحت و پایایی و روایی خود را در تطبیق با واقعیت عینی به محک تجربه اجتماعی و تاریخی می‌گذارد و الگوی حکمرانی متکی به نظریه حکمرانی، نظام مفهومی، نظری، استدلالی، اقناعی و جدلی خود را در مواجهه با چالش‌های عینی و رقبای عملیاتی می‌یابد و بدان تکیه می‌کند.*

* تحلیل ارائه شده در اینجا از نظریه و الگوی حکمرانی اسلامی که موسوم به حکمرانی متعالی و تعالی بخش است، تحلیلی علم‌شناختی و در مقام اثبات است نه ثبوت. این تحلیل بازنمای صورتی نظری و استاندارد از حکمرانی و روند استنباط و اکتشاف آن است. تحلیل‌های علم‌شناختی برای جهت‌دهی نظری و عملی به وضعیت انضمامی و مقام ثبوت ارائه می‌شوند.

بر اساس این شکل‌گیری دیالکتیک نظریه و الگوی حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی، در فضاهاى علمى، نخبگانی و عمومى و سرریز آن به حلقه‌هاى متصل به نظام تصمیم‌سازی کشور، یکی از پیش‌شرط‌هاى تحقق فرایند پیشرفت و تعالی فرهنگ و جامعه اسلامی است. تهیه مقدمات دیالکتیک نظریه و الگوی حکمرانی نه تنها مستلزم تبیین، بازتعریف و بازشناسی بن‌مایه‌هاى ایمانى و عقیدتى، مبانى فلسفى و نظرى، مبانى و منظومه ارزشى و فرهنگى و اصول عام بالنسبه با موضوعات مطرح در زمینه حکمرانی پیشرفت و تعالی است، بلکه از طریق الگوی حکمرانی مستلزم تحلیل و شناسایی محیط در گستره جغرافیای ملی و سرزمینی است.

«هدف نهایی از تدوین راهبردهاى حکمرانی متعالی و تعالی بخش» ساخت دولت اسلامى در بستر مشارکت با حداکثرى مردم و نهادهاى عمومى و نیل به مستوای قابل قبولی از تحقق جامعه اسلامی و بازاحیای تمدن اسلامى در جامعه ایران و سپس در گستره جغرافیای، فرهنگى و تاریخی همه کشورهاى اسلامى است. این هدف از طریق نقش‌آفرینی و کنش مؤثر و راهبردى بازیگران اصلی حکمرانی یعنی دولت اسلامى و زمامداران مسلمان و در رأس هرم قدرت، امام معصوم و نائب او، مردم و جامعه مدنى یا نهادهاى مردمى در دسترس قرار مى‌گیرد؛ لذا کلیت جامعه و امت اسلامى، در چارچوب مسیر راهبردى «حکمرانی متعالی و تعالی بخش مردم‌پایه» به سوى افق پیشرفت و تعالی دارای مسئولیت اولی و نقش منحصر به فردند.

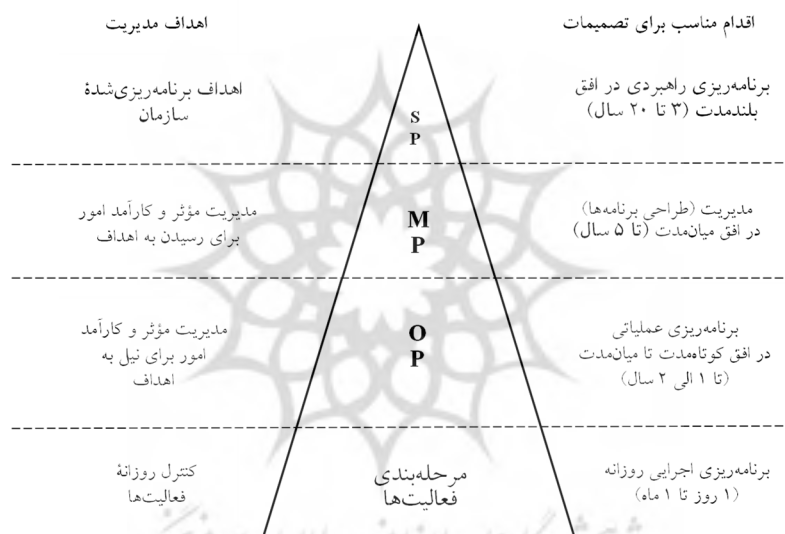


۶. جایگاه و موقعیت نظری و عملی تدابیر و راهبردها در نظام مفهومی، نظری و ساختاری حکمرانی متعالی و تعالی بخش

در ادبیات مدیریت راهبردی، سلسله‌مراتب مدیریت یعنی تمهید اهداف، تصمیمات، برنامه‌ها

و عملکردها، عموماً در چهار لایه زمانی ارائه می‌شود:

۱. برنامه‌ریزی در افق بلندمدت (۳ تا ۲۰ سال) یا تعیین اهداف راهبردی سازمان؛
۲. مدیریت فرایندهای مورد نیاز برای نیل به اهداف در قالب طراحی برنامه‌ها در افق میان‌مدت (تا ۵ سال)؛
۳. برنامه‌ریزی عملیاتی در مواجهه با متغیرات خرد محیطی و شرایط در افق کوتاه‌مدت (۱ تا ۲ سال)؛
۴. برنامه‌ریزی و مرحله‌بندی فعالیت‌های مشخص اجرایی یا روزانه در افق ضروری یا آنی (۱ روز تا ۱ ماه).



سلسله‌مراتب اهداف، تصمیمات و عملکردها (در قالب ادبیات مدیریت راهبردی)

با توجه به آنچه در باب موقف و جایگاه نظری و عملی تدابیر و راهبردها به مثابه هنجارهای ناظر به کنش تمدن‌ساز بیان شد و نیز با توجه به توسعه معنایی مقوله راهبرد و ابعاد وصفی و اسمی آن، در نظام مفهومی، نظری و ساختاری حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش، در تناظر با ادبیات مدیریت، سلسله‌مراتب عملیاتی و اجرایی تدابیر و راهبردها را در قالب نمایی به قرار ذیل می‌توان ارائه نمود:



۷. بایسته‌های هنجاری و اصول عام شناسایی تدبیر و راهبرد

در امتداد دلالت نظام معرفتی، ارزشی و هنجاری حکمرانی متعالی و تعالی بخش اسلامی، به

نظر می‌رسد مجموعه فعالیت‌ها برای شناسایی تدبیر راهبردی در مقیاس تمدنی باید در چارچوب هنجاری اصول ذیل شناسایی و تبیین شوند:

ردیف	بایسته‌های هنجاری و اصول عام تدبیری و راهبردی حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش
۱	در چارچوب بن‌مایه‌های ایمانی و عقیدتی، مبانی فلسفی و نظری، آرمان و ارزش‌های بنیادین و اصول عام معنایی و ساختاری حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش باشد.
۲	تدبیر راهبردی دیدگاهی انسانی و جهانی داشته باشد.
۳	مردم‌پایه و مشارکت‌آفرین باشد.
۴	در خدمت تکامل، تعالی و رشد آحاد جامعه باشد.
۵	مبتنی بر انصاف، عدالت و رعایت حقوق انسانی و موضوعه ملی و بین‌المللی باشد.
۶	از شبکه نخبگانی و نهادهای مردمی در مقام شناسایی تدبیر راهبردی، تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرای تدبیر راهبردی حداکثر بهره‌گیرد.
۷	در پی پاسخگویی به نیاز و چالش مشخصی باشد.
۸	حائز بیشترین منفعت و ثمرات معنوی و مادی برای بیشترین افراد و گروه‌ها و جمعیت‌ها باشد.
۹	برانگیزاننده انگیزش‌ها و خواست عمومی در راستای حل مسئله مورد نظر باشد.
۱۰	حائز پایدارترین منافع در گذر زمان برای نسل‌های اکنون و آینده باشد.
۱۱	به رشد تدریجی و انباشتی اهتمام داشته باشد.
۱۲	تمهیدکننده دستیابی به افق فوق برنامه‌ای ترسیم‌شده برای پیشرفت و تعالی باشد.
۱۳	بر اساس امکانات و توان‌مندی‌های (مادی، جغرافیایی، انسانی، معرفتی، علمی، تاریخی، امنیتی و نهادی) بالفعل کلیت جامعه ایرانی و در نگاهی بالاتر امت اسلامی شناسایی و طراحی شود.
۱۴	در راستای فعلیت‌بخشی به توان‌مندی‌های (مادی، جغرافیایی، انسانی، معرفتی، علمی، تاریخی، امنیتی و نهادی) بالقوه شناسایی و طراحی شود.
۱۵	بر اساس شناسایی فرصت‌های پیش‌رو - در وضعیت فردی و اجتماعی - شناسایی و طراحی شود.
۱۶	بر اساس شناسایی آسیب‌ها، چالش‌ها و تهدیدها در سطح ملی و بین‌المللی شناسایی و طراحی شود.
۱۷	بر اساس نگاهی فرایندی به اهداف مشخص و مرتبط با یک نیاز یا مشکل و مسئله خاص و با لحاظ درکی ساختاری از مقاطع حرکت شناسایی و طراحی شود.
۱۸	بر پایه درکی جمع‌گرایانه از عملکردهای تکمیل‌کننده فردی شناسایی و طراحی شود.
۱۹	بر پایه رهیافتی آرمان‌گراانه و در عین حال واقع‌بینانه در راستای حل مسئله شناسایی و طراحی شود.
۲۰	رهیافتی رقابتی در حل مسئله و نفی رویکردهای انحصارطلبانه داشته باشد.

ردیف	بایسته‌های هنجاری و اصول عام تدبیری و راهبردی حکمرانی متعالی و تعالی بخش
۲۱	بر پایه رهیافتی انتقادی و پیامدین شناسایی و طراحی شود.
۲۲	از رویکردهای خلاقانه و نوآور در مواجهه با مسئله و حل آن بهره گیرد.
۲۳	فرایند حل مسئله را به شکلی پایدار و به قدر ممکن در حداکثر تطابق و تناسب با شرایط محیط زیستی و محیط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طراحی نماید.
۲۴	با موضوعات و مسائل مواجهه مستقیم داشته باشد و از مقدمات و واسطه‌های فرایندی، سازمانی و مدیریتی غیر لازم بکاهد.
۲۵	مبتنی بر درک علمی و غیر جانبدارانه شناسایی و طراحی شود.
۲۶	به مزیت‌ها و مؤلفه‌های برتری بخش به‌خصوص در حوزه مسائل بین‌المللی توجه داشته باشد.
۲۷	در مواجهه فعال و سازنده با محیط بین‌الملل در چارچوب ارزش‌ها، اصول پایه و منافع ملی، درون‌نگر و برون‌گرا باشد.
۲۸	با زبان و ادبیاتی شفاف و روشن و به شکل هنجاری ارائه شود.
۲۹	مبتنی بر شناسایی بهینه‌ترین و کارآمدترین مسیر (در مصرف زمان، منابع، انرژی، نیروی انسانی و ماشینی و هزینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) شناسایی و طراحی شود.

هر یک از فعالیت‌های مذکور در اینجا، درواقع، عنوانی کلی است که ناظر به مجموعه‌ای از اقدامات خردتر است. این فعالیت‌ها جنبه صوری، نحوی و روشی دارند؛ برای مثال اینکه راهبرد ناظر به مسئله انضمامی مشخصی باشد، مستلزم مسئله‌شناسی و طراحی نظام نیازها و مسائل در قالب نظامی علمی است و البته مسئله‌شناسی اقدامی فرارشته‌ای و بینارشته‌ای است؛ بدین معنا که اگر به‌واقع بخواهیم در پی شناسایی مسائل آن گونه که شایسته و بایسته است باشیم، لازم است کل دستگاه مفهومی، ایمانی و عقیدتی، فلسفی و نظری، ارزشی و فرهنگی مان را به همراه شیوه‌های مطالعات میدانی و انتقادی به خدمت بگیریم تا مسائل در قالب‌های معنایی، معرفتی، زبانی و فنی مناسب صورت‌بندی شوند.

نتیجه

در این مقاله بنیاد فلسفی اصول عام تدبیری و راهبردی مطالعه و بررسی گردید. این اصول در نسبت با وضعیت موجود محیط حکمرانی و اقتضانات راهبردی حکمرانی طرح شده، ظهور می‌یابند؛ به بیان دیگر هر گونه اقدام تدبیری و راهبردی در سطوح مختلف تقنینی، اجرایی و قضایی

لازم است بر اساس پابندی به این سنخ اصول عام صورت بندد؛ چراکه این اصول بایسته‌های فرایند کنش در محیط حکمرانی را مشخص می‌نمایند. در چارچوب دلالت نظری مذکور در این مقاله، نظام حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش نظام حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش اسلامی، «الگوی تحول تکاملی و پیشرفت و تعالی جامعه و بلکه امت اسلامی از مجرای تحول در حکمرانی، در راستای بازاحیای تمدن اسلامی در تناسب با محیط فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی ایران اسلامی و بلکه امت اسلامی است» و «راهبرد» در مستوای عملکردی حکمرانی متعالی و تعالی‌بخش که مستوایی تمدنی است، «فرایند عقلانی، عقلایی و تجربی‌ای است که در چارچوب ملاک‌های عقلانی، اخلاقی و معنوی، فقهی و عرفی، مسیر پیشرفت و تعالی را در وضعیتی مبتنی بر ارزش‌ها و اصول عام حکمرانی و به بهینه‌ترین شکل میسر سازد».



منابع

۱. ابن سینا؛ المبدأ و المعاد؛ به اهتمام عبدالله نورانی؛ چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳.
۲. اردستانی، حسین؛ «تحول مفهوم استراتژی در قرن بیستم»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی؛ ش ۲۵، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱-۱۵۰.
۳. اعرابی، سیدمحمد؛ «مدیریت توسعه، مفهوم استراتژی»، فصلنامه بصیرت و تربیت اسلامی؛ س ۱، ش ۲، ۱۳۸۳، ص ۵-۱۴.
۴. افتخاری، اصغر؛ «استراتژی و ضد استراتژی»؛ فصلنامه مطالعات دفاعی و استراتژیک؛ ش ۲۱، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵-۱۲۶.
۵. پیرس و رابینسون؛ برنامه ریزی و مدیریت استراتژیک؛ ترجمه سهراب خلیلی شورینی؛ چ ۲، تهران: یادواره کتاب، ۱۳۸۰.
۶. جعفری، محمدتقی؛ حیات معقول؛ تنظیم عبدالله نصری؛ چ ۲، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۸.
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ منزلت عقل در هندسه معرفت دینی؛ تحقیق و تنظیم احمد واعظی؛ چ ۵، قم: اسراء، ۱۳۹۰.
۸. جوادی آملی، عبدالله؛ فلسفه حقوق بشر؛ ویراستار سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)؛ چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت؛ تنظیم و ویرایش محمد محرابی؛ چ ۱۶، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۳.
۱۰. حسینی، سید محمود؛ «مفهوم استراتژی در ادبیات مدیریت»؛ مجله مجتمع عالی آموزش قم؛ ش ۲، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹-۱۱۸.
۱۱. رمضان، حسین؛ «تأملی در منطق ساختاری و پیوند دیالکتیکی نظریه و الگوی پیشرفت (در راستای تحقق تمدن نوین اسلامی)»، تعمیق و تکمیل الگوی پایه پیشرفت: مجموعه مقالات ششمین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت (۱۴ جلد)؛ چ ۱، تهران: مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳۹۶، ص ۱۳۷-۱۶۱.
۱۲. سرتو، ساموئل و پائول پیتر؛ مدیریت استراتژیک؛ ترجمه علی شمخانی؛ چ ۱، تهران:

- دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ، ۱۳۸۰.
۱۳. صدرالمتألهین؛ المظاهر الإلهية في أسرار العلوم الكمالية؛ تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۷۸.
۱۴. صدر، سید محمدباقر؛ اقتصادنا؛ ج ۱، قم: ۱۴۲۴ق.
۱۵. طباطبائی، سید محمدحسین؛ المیزان في تفسير القرآن، ج ۶، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱ق.
۱۶. فارابی، ابونصر محمد؛ آراء أهل المدينة؛ بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۹۹۵م.
۱۷. منوریان، عباس؛ تفکر استراتژیک: مفهوم، عناصر و مدل؛ ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات، ۱۳۹۷.
۱۸. مینتزبرگ، هنری، بروس آلستراند و ژوزف لمپل؛ جنگل استراتژی؛ ترجمه محمود احمدپور داریانی؛ ج ۱، تهران: شرکت پردیس، ۱۳۸۴.
۱۹. ویتینگتون، ریچارد؛ چستی راهبرد (درآمدی بر الگوهای شکل گیری راهبرد)؛ ترجمه بهمن حاجی پور و ماجد ناجی؛ تهران: سمت، ۱۳۹۱.
۲۰. فارسی، جلال الدین؛ گزارش سمینار: تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۳.
۲۱. ممدوحی کرمانشاهی، حسن؛ حکمت و حکومت فقیه؛ ویرایش دوم، ج ۶، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۲۲. منتظری، حسینعلی؛ مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی؛ ج ۱، قم: نشر تفکر، ۱۳۶۹.
۲۳. یمنی دوزی سرخابی، محمد؛ برنامه ریزی توسعه دانشگاه ها: نظریه ها و تجربه ها؛ تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲.
۲۴. هینز، استیون؛ رویکرد تفکر سیستمی به برنامه ریزی و مدیریت استراتژیک؛ ترجمه رشید اصلانی؛ ج ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.
25. Barrile S. and T. Cameron; **Business Management: Applications and Tasks in Human Resource and Corporate Management;** VCTA Publishing, Collingwood, 1992.
26. Chandler, Alfred; **Strategy and Structure** (Chapters in the History of the Industrial Enterprise); second printed, Cambridge, Massachusetts: MIT Press, 1963.

27. Cyert, Richard M. and J. G. March; **A Behavioural Theory of the Firm**; Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall, 1963.
28. Cyert, Richard M. and Morris H. DeGroot; **Bayesian Analysis and Uncertainty in Economic Theory**; first published, London: Chapman and Hall, 1987.
29. Fred, David R.; **Strategic Management**; New York: Prentice-Hall International PUB, 1997.
30. Ginter, P. M., and C. Rucks and W. J. Duncan; "Planner's Perception of Strategic Management Process", **Journal of management studies**; Vol. 22, No. 6, pp.581-96.
31. Henderson, Bruce D.; "The Origin of Strategy", **Harvard Business Review**; November-December 1989, pp.139-143.
32. Lonsdale, David j.; **Alexander the Great, Lessons in Strategy**; first published, New York: Routledge, 2007.
33. Mandeville, Bernard; **The Fables of the Bees or Private Vices, Public Benefits**; 2 vols. With a Commentary Critical, Historical, and Explanatory by F.B. Kaye, Indianapolis: Liberty Fund, 1988.
34. Noanka, Ikujiro and Zhichang Zhu; **Pragmatic Strategy, Eastern Wisdom, Global Success**; first published, Cambridge and New York: Cambridge University Press, 2012.
35. Neumann, Von; **Theory of games and economic behavior**; London: princeton university press, 2004.
36. Van Hoecke, Mark (ed.); **Methodologies of Legal Research**; Oxford and Portland: Hart Publishing, 2011.
37. Volberda, Henk W. and Tom Elfring; **Rethinking Strategy**; first published, London: SAGE Publications Ltd, 2001.